

تنهایی و اقسام آن در آینه‌ی نهج البلاغه

محبوبه جباره ناصرو*

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۲۱

چکیده

«تنهایی» به معنای جداافتادگی و بی‌کسی، عمیق‌ترین و ریشه‌ای‌ترین احساسی است که در تجربه زیستی انسان‌ها وجود دارد و به اشکال مختلف از تولد تا مواجهه با مرگ با همه آدمیان همراه است. در مقاله‌ی حاضر به بحث درباره‌ی «تنهایی» و اقسام آن که از جمله مهم‌ترین معضلات بشر امروز است، در آینه‌ی نهج البلاغه پرداخته ایم تا اقسام تنهایی مطلوب و نامطلوب را از نظر امام علی (علیه السلام) مورد واکاوی قرار دهیم و جهت استخراج تعریف تنهایی و تقسیمات آن، به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و توصیفی تحلیلی، متن نهج البلاغه را محور قرار گرفته است. از نظر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تنهایی گاهی سنجیده و از سر آگاهی است، گاه بر اثر باورها، نگرش‌ها و شیوه‌ی زندگی فرد است و گاه فراتر از وجوه مادی رفته و تا آگاهی از خویش‌ستن و عدم غفلت از دورن خود ارتقاء می‌یابد. از نظر امام (علیه السلام) اقسامی از تنهایی نامطلوب و معلل‌اند که برپایه‌ی گزینش و خواسته‌ی فرد نیست، و قسم دیگری که مطلوب و مدلل‌اند که فرد به صورت سنجیده با کناره‌گیری از مردم و با پیش‌گرفتن هدف‌های اجتماعی و فردی خود آن را جستجو کرده و به پرورش روح و روان خویش می‌پردازد. در آخر نیز درمان برخی تنهایی‌های اساسی از نظر امام علی (علیه السلام) از جمله انس با خدا، نیایش، کسب فضائل اخلاقی و دوری از رذائلی مانند عجب، کینه و دشمنی بررسی گردیده است.

واژگان کلیدی

امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، تنهایی، اقسام تنهایی، تنهایی مطلوب، تنهایی نامطلوب.

مقدمه.

تنهایی به یکی از دغدغه‌ها، یا به عبارت بهتر مسائل جدی، انسان امروزی تبدیل شده است. به گفته‌ی اوکتاویو پاز، «انسان یگانه موجودی است که می‌داند تنهاست و یگانه موجودی است که در پی یافتن دیگری است» (پاز، ۱۳۸۱، صص ۸-۷). از گذشته تاکنون، ادیان و مکاتب انسانی هر یک به فراخور اهمیتی که به انسان می‌دهند، درباره مسائل جدی وی، از جمله تنهایی، سخن گفته‌اند. این مفهوم، معانی بسیار گوناگون دارد و دامنه معانی از تنهایی مثبت و سازنده و سنجیده گرفته تا تنهایی منفی و مخرب و یکی از اضطراب‌ها و اختلال‌های روان‌شناختی را شامل می‌شود. در این پژوهش، صرف نظر از تعاریف گوناگون «تنهایی» و اختلاف دیدگاه‌ها، به بررسی متون نهج البلاغه پرداخته و به گونه‌ای استقرایی، اقسامی از تنهایی را بر شمرده‌ایم که هر یک می‌تواند مورد تأمل انسان قرار گیرد. روش تحقیق، به شیوه‌ی کتابخانه‌ای و توصیفی و تحلیلی بوده که در آن علاوه بر توصیف اطلاعات مربوط به موضوع، به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته شده است.

پیشینه‌ی تحقیق

پژوهش‌هایی در زمینه‌ی تنهایی انجام شده، از جمله کتاب فلسفه‌ی تنهایی (اسونسن، ۱۳۹۷)، کتابچه دیالکتیک تنهایی، (پاز، ۱۳۸۱) و مقالاتی مانند «اسلام و تسکین غم تنهایی و مرگ» (ساجدی، ۱۳۸۹)، «بررسی مواجهه با رنج تنهایی اگزیستانسیال در اندیشه اروین یالوم و رنج عارفانه‌ی فراق در اندیشه‌ی مولوی» (مظاهری و علی‌زمانی، ۱۳۹۷) و پژوهش‌های دیگری که به صورت موردی در مورد تنهایی انجام شده، ولی بررسی آثار پدید آمده در باب تنهایی نشان می‌دهد که آن‌چه تاکنون به آن پرداخته نشده است و در نوع خود، کاری جدید به حساب می‌آید، «تنهایی و اقسام آن در آینه‌ی نهج البلاغه» است، که در این مقاله بر آنیم آن را مورد تحقیق و واکاوی قرار دهیم.

اقسام تنهایی

تنهایی از جمله مفاهیم مشترک لفظی است که در زمینه‌های گوناگون، معانی مختلف دارد. از این رو می‌توان سطوح و مراتب مختلفی را برای آن بیان کرد. در اینجا به بیان مواردی می‌پردازیم که می‌توان آنها را از مصادیق تنهایی از نگاه حضرت علی (علیه السلام) قلمداد کرد. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان این تنهایی‌ها را به دو قسم مطلوب و نامطلوب، تقسیم کرد:

۱- تنهایی‌های مطلوب:

منظور از این نوع تنهایی، تنهایی‌ای است که شخص با پیش گرفتن آن هدف‌هایی را اعم از اجتماعی و فردی جستجو می‌کند. معمولاً این گونه تنهایی به پرورش روحی و روانی فرد کمک می‌کند. این قسم تنهایی‌ها را تنهایی‌های مدلل یعنی تنهایی‌هایی که معلول علت‌های بیرون از اراده و خواست فرد نیستند، بلکه فرد با آگاهی و خودشناسی و به صورت سنجیده، تنهایی و کناره‌گیری از مردم را برمی‌گزیند، نیز می‌توان نامید. که عبارت‌اند از:

۱/۱. گوشه‌گیری و کناره‌گیری سنجیده از دیگران: خلوت‌گزینی

بخشی از زندگی امام علی علیه السلام گویای این گوشه‌گیری آگاهانه است. پس از ماجرای سقیفه، او که شایسته‌ترین فرد برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، از انحرافی که در جریان خلافت روی داد، متأسف بود؛ اما از يك‌سوی، با مشاهده بازگشت برخی قبایل و افراد تازه مسلمان به جاهلیت گذشته و از دیگرسوی، با توجه به اینکه ابوسفیان نیز فرصت را غنیمت شمرده و در صدد ایجاد آشوب در مدینه و انتقام از اسلام و کسب ریاست از دست‌رفته‌ی خود بود، ناگزیر برای بقای اسلام و مسلمانان خاموشی و عزلت را برگزید و با در دست‌گیرندگان حکومت مدارا کرد (شهیدی، ۱۳۷۹، ص ۴۱-۴۰). امام در برابر این انحراف بزرگ، اندیشناک آسب به اسلام نوپا و مسئولیت الهی خویش بود. به همین دلیل است که می‌فرماید:

«دامن از خلافت در چیدم، و پهلو از آن پیچیدم، و ژرف بیندیشیدم که چه باید، و از این دو کدام

شاید؟ با دست تنها بستیم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بپرهیزم؟» (خطبه ۳)

امام این محذور دشوار خود و اوضاع فتنه‌انگیز و پر بلای آن روزگار را بلایی می‌داند «که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در چنگال رنج اسیر» اینجاست که امام با سنجیدن جوانب امر، می‌گوید: «چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم، و به صبر گراییدم درحالی که دیده از خار غم خسته بود و آوا در گلو شکسته. میراثم ر بوده این و آن، و من بدان نگران» (خطبه ۳). این گوشه‌گیری، که آن را نوعی تنهایی دانستیم، انزوایی خودخواسته و سنجیده و ناشی از حکمت و مصلحتی بود که امام بدان رسیده بود.

۱/۲. تنهایی به سبب باورها، نگرش‌ها و شیوه زندگی

باورها و نگرش‌ها و به‌طور کلی جهان‌بینی انسان، هویت و حریمی را تشکیل می‌دهند که انسان، گاهی، حاضر است جان خویش را در حراست یا دفاع از آن از دست بدهد. پیداست که وقتی سخن درباره امام علی علیه السلام است، که به‌فرموده خود او «راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌شناسد» (خطبه



۱۸۹)، سخن بالا بسیار روشن‌تر می‌شود. باورها و طرز زندگی امام که ناشی از بینش و درک الهی اوست، هویت و حریم اوست، که او را از دیگران متمایز می‌سازد؛ تمایزی که نه تاریخی و معلول اوضاع و شرایط بیرونی، بلکه ناشی از شهود و درک مستقیم او از منبع لایزال وحی و مشیت الهی است. این هویت و تمایز خاص، شیوه زندگی خاصی را نیز برای فرد به‌دنبال خواهد داشت. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت که شیوه‌ی زندگی برای امام علی (علیه السلام) تابعی از بینش و باورها و فضایل اخلاقی اوست. وقتی باورها و معیارهای اخلاقی، تشکیل‌دهنده هویت و حریم و لذا شیوه‌ی زندگی فرد باشد، روابط و مناسبات اجتماعی او نیز تابعی از همین امر و متناسب با آن خواهد بود. در اینجا با تعریف و تحدید ارتباط که بر باورها و فضایل استوار است مواجه هستیم. بر همین پایه است که امام علی (علیه السلام) خود را تنها می‌بیند. در نامه به عثمان ابن حنیف، عامل او در بصره، که در یک مهمانی مجلل شرکت کرده بود، ضمن نکوهش شدید عمل او می‌فرماید:

«آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که پی‌وی را بپوید، و از نور دانش او روشنی جوید. بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه‌ی فرسوده و دو قرصه‌ی نان را خوردنی خویش نموده. بدانید که شما چنین نتوانید کرد. لیکن مرا یاری کنید به پارسایی و در پارسایی کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن.» (نامه ۴۵).

امام به روشنی می‌فرماید که دیگران به‌سختی می‌توانند او را در باورها و احساسات و معتقدات اخلاقی و سیاسی درک و همراهی کنند. این عدم درک، در واقع نوعی تنهایی، و به‌راستی مایه‌ی درد و رنجی بسیار ژرف، است که ناشی از همان شیوه‌ی زندگی و اعتقادات امام است؛ یعنی او در این بُعد از زندگی تنهاست. شاید به همین دلیل است که در جای دیگر می‌فرماید:

«اگر کوهی مرا دوست بدارد، در هم فرو ریزد.» (حکمت ۱۱۱).

چون می‌خواهد بگوید که کسی اگر مرا دوست بدارد می‌خواهد مانند من زندگی و عمل کند و چون چنین زندگی کند از هم می‌پاشد.

حضرت یکی از راه‌هایی که برای کنار آمدن با این تنهایی پیشنهاد می‌دهد، این است که وقتی که در راه هدایت گام می‌زنید، از این که آدم‌های کمی را در این راه می‌بینید، دچار وحشت ناشی از احساس تنهایی نشوید. انسان از لحاظ روانی دوست دارد در راهی قدم بردارد که همراهان زیادی داشته باشد، حال وقتی همراهان او اندک باشند، دچار وحشت می‌شود. حضرت با توجه به این ویژگی انسان، تأکید می‌کند که: «مردم! بیم مکنید در راه راست، که شمار روندگان آن چنین اندک چراست!» (خطبه ۲۰۱)

امام خود، نماد این طرز زندگی بود. به گونه‌ای که در نامه‌ی ۶۲ می‌فرماید:

«به خدا اگر تنها آنان را می‌دیدم، و آنان زمین را پر می‌کردند، نه باک داشتم و نه می‌هراسیدم، که من بر گمراهی آنان و رستگاری خود نیک آگاهم و با یقین از جانب پروردگار همراه» (نامه ۶۲).

همین مضمون در نامه ۳۱ نهج البلاغه نیز آمده است. آن‌جا که امام فرزندان خویش را، چه فرزندان جسمانی و چه فرزندان روحانی را به رعایت اصول اخلاقی و انسانی دعوت می‌کند، در آخر به الهام از قرآن کریم می‌فرماید:

مبادا که ملامت ملامت‌گران در تو کارگر بیفتد یعنی از نیمه راه سست شوی و بازگردی و استواری نخستین خود را از دست بدهی:

وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. (نامه‌ی ۳۱)

«ملامت ملامت‌گران به این دلیل در آدمی مؤثر می‌افتد که انسان از ابتدا کار را به درستی و روشنی بر خود آشکار نکرده است. کتیری از اعمال و احوال ما در زندگی با ملاحظه‌ی سخن و نظر مردم شکل می‌گیرد، یعنی حقیقتاً برای مردم است. اگر دیگران آدمی را به حال خود بگذارند، زندگی‌اش یکسره تغییر خواهد کرد» (سروش، ۱۳۸۸، ص ۳۲۷).

۳/۱ تنهایی به معنای باخودبودن و عدم غفلت از خود

امام «خود» هر انسان را گرامی‌ترین فرد برای انسان می‌داند. از این رو به کرات انسان را هشدار می‌دهد که در زندگی روزمره که پر از مشغله و عوامل پریشان‌کننده‌ای هستند که ذهن انسان را از توجه به خود و سرنوشت خود باز می‌دارند، از خود غافل نشود:

«بندگان خدا! خدا را خدا را در نظر آورید درباره‌ی گرامی‌ترین و محبوب‌ترین کس در نزدتان که خودتان هستید». (خطبه ۱۵۷)

غفلت از خویش، اشتغال به امور غیرخود را به دنبال دارد. از آنجا که انسان، به تنهایی، مسئول اعمال خود است و خود باید «به تنهایی» در پیشگاه حق به داوری‌های حق پاسخ دهد، چنین اشتغال و غفلتی خسروانی عظیم و جبران‌ناپذیر را در پی دارد. امام با آگاهی از مخاطرات غفلت از خود و تأکید بر توجه و هم‌نشینی با خود، مخاطب را نهیب عالمانه می‌زند که:

«انسان! چه چیز تو را به هلاکت دلبسته ساخت؟ آیا برای درد درمانی، و برای خوابت هیچ



بیداری نیست؟ چرا آن گونه که به دیگران مهر می‌ورزی در حق خودت مهربان نیستی؟ ... از چه رو بر درد خویش شکبیا گشته‌ای و بر تحمل مصیبت‌های خودت توانمند شده‌ای؟ چرا بر جان خود که نزد تو عزیزترین جان‌هاست اشکی نمی‌ریزی؟» (خطبه ۲۲۳)

امام در مواضع متعدد^۱ به روشنی بیان می‌کند که شما تنهائید و هیچ کس به داد شما نمی‌رسد، شما هم به داد کسی نمی‌رسید. پس خودتان خودتان را دریابید.

امام در جایی دیگر، باز بر توجه به خویشتن و اندیشیدن به عاقبت زندگی تأکید می‌کند:

«من از پشت کردن دنیا به خود، و سرکشی روزگار بر خود، و روی آوردن آخرت به خود، دریافتم که باید دیگران را رها سازم و به خود پردازم و همه‌ی همت خویش را در کار آخرت بندم، و هر چند در اندیشه‌ی مردم هستم، به فکر خویش نیز باشم و غم خود نیز بخورم» (نامه ۳۱).

پس در واقع این نوع تنهائی به معنای آن است که کناره‌گیری انسان از دیگران نه معلول عوامل محیطی و بیرونی، بلکه امری سنجیده و تعمدی برای تمرکز بیشتر بر خود و سنجش کارها و کردارهای خود و به تعبیر درست‌تر برای باخودبودن است. «به همین دلیل است که کسانی مانند هانا آرت از آن با عنوان تنهائی مثبت یاد می‌کند. وی معتقد است تفکر به طور کلی در این نوع تنهائی صورت می‌گیرد» (بشریه، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳).

۲. تنهائی‌های نامطلوب یا منفی:

اقسامی از تنهائی است که خارج از توان و گزینش فرد بوده و معمولاً علل بیرونی دارند. این تنهائی‌ها را که می‌توان تنهائی‌های معلل یعنی تنهائی‌هایی که دلیل ندارند بلکه علت دارند. بر پایه‌ی گزینش و خواسته‌ی فرد نیستند، بلکه علل و عوامل بیرون از اراده و خواست فرد موجب چنان تنهائی‌هایی شده است، نیز نامید، عبارت‌اند از:

۲/۱. تنهائی به سبب فاصله‌ی معرفتی با دیگران

گاهی انسان از نظر معرفتی و زاویه‌ی دید به گونه‌ای است که با زیست-جهان و افق دید دیگران (اطرافیان) فاصله‌ی فراوان دارد. در چنین وضعیتی به اصطلاح محاوره‌ای فرد می‌گوید: «کسی مرا درک نمی‌کند.» نه به این معنا که دانسته‌های خود را برای کسی نمی‌گوید یا نمی‌خواهد یا نمی‌تواند بگوید، بلکه

۱- به عنوان مثال ر.ک: خطبه ۲۲۳، ص ۴۱۱، خطبه ۲۲۴، ص ۴۱۵، خطبه‌ی ۲۱۶، ص ۴۰۰، خطبه ۲۱۴، ص ۳۹۵، حکمت ۴۱۶، ص ۶۵۹ و....

منظور این است که اگر هم بگوید کسی سخن و مراد او را نمی‌فهمد. مثل این که شما در مکانی باشید که افرادی مدام رفت و آمد می‌کنند؛ اما شما نمی‌توانید آنها را صدا بزنید یا دستی تکان دهید و به هیچ وجه نمی‌توانید آنها را از حضور خود آگاه کنید. این نوع تنهایی که ناشی از جهل دیگران نسبت به شخص است، را نمی‌شود رفع کرد؛ چرا که کسی از اوضاع و احوال شخص آگاه نیست که بتواند او را کامل درک کند. علی (علیه السلام) نیز با چهره‌های دیگر بیگانه بود؛ او به معشوق ازلی عشق می‌ورزید و با دیگران متجانس نبود. انسان هر چه به مرحله انسان بودن نزدیک‌تر می‌شود احساس تنهایی بیشتری می‌کند. معمولاً کسانی که از لحاظ ذهنی یا از لحاظ عاطفی یا خلقی، پیشرفته‌تر از دیگران باشند، چنین چیزی را احساس می‌کنند. به گفته‌ی اسونسن: «این تجربه‌ی تنهایی، اصولاً اینطور نیست که صرفاً در غیاب دیگران رخ دهد، بلکه در حضور کسانی حس تنهایی می‌کنیم که بین خودمان و آنها فاصله‌ای می‌بینیم» (اسونسن، ۱۳۹۷، ص ۶۵).

علی (علیه السلام) با آن همه یارانی که دارد، گویی هیچ‌کدام تفاهمی برای او به وجود نیاورده است. به قول جبران: «گویی پیغمبری بود برای مردمی دیگر و زمانی دیگر و حتی نزدیک‌ترین افراد به علی (علیه السلام) او را نشناخته بودند...» (جرداق، ج ۱، ۱۳۴۴، ص ۳۰۵ و ۱۳۵۱، ج ۶، ص ۲۳۵). امام رازهایی در سینه داشت که نه گوشی برای شنیدن آنها می‌شناخت و نه دلی برای فهمیدن آنها. می‌خواهد دردش را بگوید، حرفش را بزند، گوشی نیست، دلی نیست. نیمه‌شب‌های خاموش، مدینه را ترک می‌کند و به کمیل ابن زیاد می‌فرماید:

«إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا وَأَشَارِيحًا إِلَى صَدْرِهِ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً» (حکمت ۱۱۴۷).

علم انبوهی در سینه‌ی من است، ای کاش برای آنها حاملانی می‌یافتم.

البته در آخر همین حکمت از حجت‌های الهی بر روی زمین صحبت می‌کند که وارثان حقیقی این علوم هستند و با این عبارت حکمت را به پایان می‌برد: «أَهْ آوَشَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ!» ابی‌الحدید در شرح این عبارت می‌گوید: «او (علیه السلام) سزاوارترین مردم است که به رؤیت آنان مشتاق باشد، زیرا هم‌جنسی علت پیوند است، و هرچیز مشتاق چیزی است که از سنخ و طبیعت و سرشت او باشد، و از آن‌جا که او (علیه السلام) شیخ عارفان و آقای آنان است، نفس شریفش به مشاهده هم‌جنسان خویش مشتاق است، اگر چه هر یک از آن مردم از رتبه او پایین‌ترند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۲، ج ۱۱، ص ۳۶۵). گویی امام در این جا یکی از راه‌های رهایی از این تنهایی را به ما یادآور شده‌اند و آن یافتن انسانی هم‌رتبه و هم مرتبه‌ی خویش است.



در موضع دیگری از نهج البلاغه، امام این نکته را یادآور می‌شود که نمی‌تواند حتی یکی از هزاران رازهایی که در دلش است را بیان کند. مثلاً در امر خلافت، امام گرفتار بهانه‌جوئی‌ها و ایرادهای ضد و نقیض ناآگاهان شده و هر موضعی که در مقابل آن انتخاب کند، این مردم ایرادی مطرح می‌کنند. از این رو نمی‌داند چه پاسخی به آنان بدهد! اگر سخنی در حقیقت زمامداری بگوید، به حرص و طمع ریاست متهم می‌شود و اگر سکوت کند خواهند گفت از مرگ می‌ترسد. ولی امام خود به آن‌ها می‌گوید که تنها به دلیل اسراری که وجود دارد و آن‌ها توان فهم آن را ندارند و حتی اگر بشنوند دچار کج‌فهمی می‌شوند، امام ناچار به سکوت و عدم قیام است:

«بلکه سکوت من از روی علمی است پوشیده بر دیگران که اگر ابرازش کنم، مانند لرزش طناب آویخته در چاه‌های عمیق به خود لرزیده و در اضطراب فرو خواهید رفت». (خطبه ۵)

۲/۲. تنهایی به معنی حمایت نشدن

این قسم تنهایی خود به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف. من تنها هستم به این معنا که کسی نمی‌خواهد به من کمک کند.

این قسم تنهایی، از مواردی است که امام بسیار با آن مواجه بود. امام، گرفتار گروهی نادان، پر اختلاف، پراکنده و متشتت که به هر بهانه‌ای از جهاد و مبارزه با دشمن امتناع می‌کردند، شده بود؛ از این رو گاه با تشویق، گاه با ملامت‌های خفیف و گاه با توبیخ‌های شدید، برای از بین بردن این روحیه ذلت‌بار تلاش می‌کرد. در خطبه‌ی ۱۳۱، نقاط ضعف آن‌ها را در سه چیز خلاصه می‌کند: «اختلاف و پراکندگی»، «به کار نگرفتن فرمان عقل و خرد»، و «فرار از واقعیت‌ها». امام بارها از این وضعیت گله‌مند است و از طرق مختلف برای درمان این بیماری‌های اخلاقی تلاش می‌کند و می‌فرماید:

«ای مردم گوناگون و دل‌های پراکنده، ای کسانی که پیکرهایتان حاضر و خردهایتان از شما پنهان است، من شما را به سوی حق می‌کشم و شما همچون بزغاله‌ای که صدای غزش شیر را شنیده، از آن می‌رمید» (خطبه ۱۳۱).

شبیبه این عبارات در خطبه‌های ۲۹ و ۹۷، نیز آمده است.

امام در سال‌های پر رنج حاکمیت، وقتی در مقابل اختلاف‌افکنی‌ها و تهاجمات معاویه به سرزمین عراق، از مردم کوفه خواست او را یاری کنند، آنان کوتاهی کردند (شهیدی، ۱۳۷۹ الف، ص ۱۳۸). امام که از بی‌اعتنایی و بهانه‌جویی یارانش رنجیده‌خاطر بود، بالای منبر رفت و علت پیروزی معاویه و اصحاب وی را وحدتشان بر باطل، پیروی از پیشوایشان و امانت‌داری نسبت به رهبرشان دانسته و علت شکست اصحاب



خویش را تفرقه، نافرمانی از پیشوای به حقشان دانست. خیانت آنان را به حدی می‌داند که می‌گوید:
 «من اگر کاسه‌ای چوبی را به دست یکی از شما سپارم، می‌ترسم که بندِ بی‌ارزش آن را بدزدد»
 (خطبه‌ی ۲۵).

در چنین وضعیتی، امام وقتی با عدم هماهنگی و حمایت پیروان خود مواجه می‌شود، تنها شده و در مقابل این خیره‌سری و بی‌اعتنایی و لجاجت یاران خود، با قلبی مملو از غم و اندوه، روی به درگاه خدا می‌آورد و آن‌ها را نفرین می‌کند:

«خدایا من اینان را خسته کردم و اینان نیز مرا. آنان از من به ستوه آمده‌اند و من نیز از آنان به تنگ آمده‌ام. پس بهتر از اینان را به من عطا کن و بدتر از من بر ایشان بگمار. خدایا دل‌هایشان را آب کن و بگداز چنان که نمک در آب حل می‌شود. به خدا سوگند دوست داشتم به جای شما هزار سوار از قبیله‌ی بنی فراس بن غنم داشتم. که اگر آنان را فرا می‌خواندی مانند ابرهای تندرو تابستانی به سرعت به یاری تو می‌شتافتند» (خطبه ۲۵).

در همین راستا در موضع دیگری می‌فرماید:

«من در خواب پیغمبر ﷺ را دیدم و از عداوت‌ها و کژی‌های این قوم، به ایشان شکایت کردم. فرمود: «به آن‌ها نفرین کن!»! عرض کردم: خداوندا! بهتر از آنان را به من بده و شخص بدی را به جای من بر آن‌ها مسلط کن» (خطبه ۷۰).

تنهایی امام به اندازه‌ای است که با تکرار مضامینی مانند آنچه نقل کردیم، از مردمان خویش شکایت می‌کند:

«امت‌ها همواره از ستمکاری حاکمان خود می‌ترسند و من از ستم مردمم بیمناکم. شما را برای جهاد بسیج کردم حرکت نکردید، به گوشتان خواندم نشنیدید، پنهان و آشکار شما را فراخواندم اجابت نکردید، و شما را نصیحت کردم نپذیرفتید...» (خطبه‌ی ۹۷، همچنین ر.ک: خطبه ۱۲۵).

با اشاره به تنهایی خود است که باز خطاب به مردم خود می‌فرماید:

«به خدا قسم! شما را چنان می‌بینم که اگر کار جنگ بالا بگیرد، و تنور مرگ گداخته شود، همچون جدایی سر از پیکر، از پسر ابوطالب جدا خواهید شد» (خطبه ۳۴).

امام برای نجات از این قسم تنهایی راه‌هایی پیشنهاد می‌دهند. از جمله:

* وجود یاران همراه: امام در تنهایی خود و به شکوه از مردم ناهمدل آن روزگار، به یاد یاران باوفای



شهیدش از خداوند یارانی شایسته‌تر و سزاوارتر از مردم زمان خویش، طلب می‌کند و این چنین از آنان یاد می‌کند:

«به‌راستی دوست دارم خداوند مرا از شما جدا سازد و به کسانی که بیشتر از شما سزوار من هستند ملحق نماید. به خدا سوگند آنان مردمی بودند نیک‌اندیش، بسیار بردبار، گوینده‌ی حق و ترک‌کننده‌ی ستم، که در راه حق پیش رفتند، و در طریق هدایت شتاب کردند و پیروزمندانه به نعمت جاودان و همیشگی آخرت، و کرامت گوارای آن دست یافتند» (خطبه ۱۱۶).

بنابراین پشت‌گرمی به یاران وفادار و همراه، یکی از راه‌های نجات از این تنهایی است. کما این که وقتی عمرابن ابی سلمه را به قصد جنگ با معاویه و همراه شدن با ایشان در جنگ صفین، (ر.ک: منتظری، ۱۳۹۷، ج ۱۳، ص ۱۰۰) از کارگزاری بحرین، عزل کرد، بعد از این که اوصاف نیکوی وی را یادآور می‌شود، می‌فرماید:

«آهنگ حرکت به سوی ستمکاران شام را دارم، دوست دارم تو در این سفر همراه من باشی. زیرا از کسانی هستی که در مصاف با دشمن و برپا نمودن ستون دین به آنان پشت‌گرم هستم، اگر خدا خواهد» (نامه‌ی ۴۲).

* **اتکال و اعتماد به خود با پیشه کردن بردباری:** امام با وجود همه شکوه‌هایی که از مردمان تحت حکومت خود می‌کند، قاطعانه تأکید می‌کند که مخالفت گروه زیادی از این پیمان‌شکنان، تأثیری در اراده او ندارد. از این رو می‌فرماید:

«فراوانی مردم پیرامونم بر عزت من نیفزاید، و پراکندگی آنان از گردم، مرا هراسان ننماید» (نامه ۳۶).

در واقع امام در این جا بر این مسأله تأکید می‌کند که اولیای الهی و مردان بزرگ الهی با تکیه بر پروردگار هرگز از انبوه مخالفان وحشت نمی‌کردند و از کثرت موافقان مغرور نمی‌شدند. در ادامه‌ی این نامه، خطاب به برادرش عقیل می‌فرماید:

«مپندار که پسر پدرت اگر چه مردم رهایش کنند، در برابر دشمن زار و فروتن گردد، یا از ناتوانی تن به ستم دهد، یا زمام امر خویش به دست کسی سپارد، یا به کسی سواری دهد. بلکه فرزند پدرت چنان است که آن شاعر بنی سلیم گفته است: اگر از من پیرسی که چگونه‌ام؟ می‌گویم: در برابر حوادث زمانه شکبیا و استوارم» (نامه ۳۶).

* **جدایی از یاران ناموافق و ناهمراه:** امام وقتی می‌بیند که هیچ روشی، اعم از تشویق و نکوهش،

تأثیری در رفتن مردمش به جنگ و جهاد، ندارد، آرزو می‌کند از آنان جدا شود:

«در آن هنگام که بیک اجل از در درآید، نه تنها به جدایی از شما تأسفی نخواهم خورد، بلکه در حال ناراحتی درونی از شما و با احساس تنهایی از مرز این زندگی عبور خواهم کرد» (خطبه ۱۸۰).

در ادامه‌ی این خطبه بعد از سرزنش‌ها و توبیخ‌های بسیار، گویی آتشی درون قلب امام شعله‌ور می‌شود و دعایی سوزناک می‌کند که حاکی از اندوه شدید و قلب مجروح آن حضرت است:

«محبوب‌ترین چیزی که دوست دارم با آن روبرو شوم مرگ است».

ب. من تنها هستم به این معنا که کسی نمی‌تواند به من کمک کند.

این قسم تنهایی که از قسم قبل عمیق‌تر است، بر این نکته تأکید دارد که دیگران حتی اگر بخواهند، نمی‌توانند به من کمک کنند. چرا که هم بارهای گذشته‌ی من و هم بارهای آینده‌ی من هر دو بر دوش خودم خواهد بود. اگر انسان به این قسم از تنهایی توجه داشته باشد، دیگر هیچ‌گاه به پشت‌گرمی یارانش کاری انجام نمی‌دهد. چرا که می‌داند باید خودش به تنهایی مسئولیت تک‌تک اعمالش را به دوش بکشد. از این رو خیلی از ظلم‌هایی و عدول از حق‌هایی که انسان به پشت‌گرمی دوستان و اعوان و انصارش انجام می‌دهد، را رها می‌کند. حضرت علی (علیه السلام) در چند موضع از نهج البلاغه ما را به این قسم از تنهایی توجه می‌دهند. از جمله می‌توان به پاسخ حضرت به تقاضای برادرش عقیل، اشاره کرد. عقیل بخاطر فقر شدید درخواست سهمیه بیشتر از بیت‌المال را داشت. امام (علیه السلام) می‌فرمایند او با وضعی پیش من آمده بود که من نتوانم مقاومت کنم. حضرت در برابر درخواست او تکه فلزی را که در آتش گذاخته کرده بود به وی نزدیک می‌کند و وی ناله کنان از آن می‌گریزد. امام که این وضع را می‌بیند می‌فرماید:

چگونه به پشت‌گرمی تو که از حرارت تکه فلزی که به شوخی آن را گذاخته‌اند، می‌گریزی، خود را به آتشی بکشانم که خدای جبار به خشم خویش آن را افروخته است؟ «تو از این درد اندک ناله می‌زنی و من از آتش سوزنده‌ی دوزخ ناله نزنم؟» (خطبه ۲۲۴)

در موضع دیگری از نهج البلاغه همین مضمون تکرار می‌شود. و آن، جایی است که گویی مردم توقع دارند امام با تباه ساختن خویش تابع درخواست‌های آن‌ها شود. ولی امام در پاسخ آنان به صراحت می‌فرماید:

من به خوبی می‌دانم که چه چیز شما را اصلاح می‌کند، و کژی‌های شما را درست می‌نماید، ولی هرگز اصلاح شما را، با تباه ساختن خویش جایز نمی‌شمرم. اگر روزی اصلاح حال شما

مردم، با کاری انجام گیرد که برای خودم فساد دارد، اینجا هم صلاح خود را بر صلاح شما ترجیح می‌دهم:

«وَإِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا تُصِلُّكُمْ وَيُقِيمُ أَوْدَکُمْ وَلِکِنِّي لِأَرَى إِصْلَاحَکُمْ بِإِفسَادِ نَفْسِي» (خطبه ۶۹).

این قسم تنهایی علاج‌ناپذیر است. ولی توجه به آن یک نتیجه دارد و آن هم این است که انسان هر کاری می‌کند، باید در حین انجام کار کاملاً به خودش اخطار بدهد که من تنهای تنها هستم و مسئولیت کل این عمل فقط بر دوش من است و هیچ کس مسئولیت عمل مرا بر دوش نمی‌گیرد. و من نمی‌توانم به پشتوانه‌ی همه‌ی آن‌هایی که وقتی یک کاری انجام می‌دهم، ممکن است به پشتوانه‌ی آن‌ها آن کار را انجام دهم، اعتماد کنم.

۲/۳. تنهایی به معنای نگاه ابزاری و منفعت‌طلبانه در روابط دیگران با فرد

این قسم تنهایی به این معنی است که کسی با من فی‌نفسه و به خودی خود یعنی بدون توجه به آنچه از قِبَل من به آن می‌رسند، هم‌نشین و محشور نیست. و به اصطلاح محاوره‌ای کسی مرا بخاطر خودم دوست ندارد؛ اگر کسی هم مرا می‌خواهد، به میزانی می‌خواهد که نفعی به او می‌رسانم یا ضرری از او دفع می‌کنم. امام می‌خواهد این نکته را به مخاطبانش یادآوری کند که علت این که من می‌توانم شما را دریابم، این است که من از شما توقعی ندارم، اما شما از من توقع دارید. و وقتی توقع شما برآورده نمی‌شود، مرا غیر از آنچه هستم، گمان می‌کنید. به تعبیر دیگر می‌توان گفت وقتی انسان از دیگری توقعی ندارد در شناخت خود نسبت به آن موجود بصیرتر است و توفیق بیشتری دارد. از این‌روست که می‌فرماید:

«کار من و شما یکی نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان» (خطبه ۱۳۶).

امام در آغاز این خطبه یادآوری می‌کند که من برای این که شما با من بیعت کنید نه به وسیله‌ای دست انداختم و نه این که بیعت یک امر ناگهانی و حساب نشده بود. من از آن جایی که شما را برای خدا می‌خواهم، هرگز متوسل به حيله‌گری‌ها و از بین بردن ارزش‌ها نخواهم گشت. در صورتی که شما برای بهره‌برداری از زمامداری من در راه اشباع هوی و هوس‌ها و تمایلات خودسرانه‌ی خویشتن، به هر وسیله با نادیده گرفتن هر گونه ارزش اقدام خواهید کرد (ر.ک به: خطبه ۱۳۶). ابن ابی‌الحدید در شرح این عبارت می‌گوید: «او از اطاعت ایشان نسبت به خویش جز نصرت دین خدا و اقامه حدود و حقوق او نمی‌خواهد و برای حظّ نفس خویش خواهان‌شان نیست، و اما آنان او را برای حظّ نفوس خویش از عطا و تقریب واسبابی

که آن‌ها را به منافع دنیا می‌رساند. خواهانند. البته این خطاب از سوی او علیه السلام نسبت به جمهور اصحاب خویش است؛ و اما خواص‌شان او را برای امری که او نیز آنان را برای آن می‌خواست از اقامه احکام دین و احیای معالم آن می‌خواستند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۰، ج ۹، صص ۳۹-۳۸). نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه داشت، این است که مردم معمولاً تمایل به زعامت و مدیریت انسان‌هایی دارند که مثل خودشان باشند. از این‌رو عظمت شخصیت‌های رشدیافته را نمی‌توانند درک کنند و نمی‌دانند از چنان شخصیتی چه بخواهند. اکثر مردم دوران امیرالمؤمنین علیه السلام واقعاً او را نمی‌شناختند و از او مال دنیا را مطالبه می‌کردند، مقام و جاه می‌خواستند، در صورتی که آن حضرت تکامل ذاتی آنان را می‌خواست (ر.ک: جعفری، ۱۳۷۶ ج ۲۳، ص ۱۵۳). از این‌رو است که در ادامه‌ی همین خطبه امام می‌فرماید:

«ای مردم برای اصلاح خود مرا یاری نمایید».

یعنی نفس‌های خویش را به عدل مؤاخذه کنید و آن‌ها را از پیروی هوی نفس باز دارید و عقل‌های خویش را از رفتن در راه‌هایی که شما را به هلاک و نابودی می‌افکند، باز دارید. همانا اگر شما چنین کنید مرا بر نفس‌های خویش یاری کرده‌اید، زیرا من شما را پند می‌دهم و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم، پس اگر نفس‌های خویش را به لجام عقل که بدانچه من دعوت می‌کنم، دعوت می‌کند، مهار کنید، مرا بر آن‌ها یاری کرده‌اید (ر.ک: ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۳۸).

۲/۴. تنهایی به معنی فراق

از اقسام تنهایی این است که فرد حضور و بودن کسی را انتظار دارد که غائب است. از این روست که فرد در نبود او خود را تنها می‌یابد. این احساس به لحاظ روان‌شناختی نامطبوع است؛ چرا که اشتیاق برای بودن کسی است که اکنون نیست. عرفا و مؤمنان راستین درباره نسبت خود با خدا چنین احساسی دارند و فراق خود را به تنهایی تعبیر می‌کنند. حضرت علی علیه السلام این وضعیت را در چند موضع از نهج البلاغه ذکر می‌کند. ایشان که ابتدا فراق پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت و بعد از آن به فاصله‌ی کوتاهی حضرت زهرا علیها السلام و بعد از آن یاران باوفای خویش و از جمله ابوذر، عمار، مالک اشتر و نظایر آنها را، از دست داده بود، سخنانی می‌گوید که مبین رنج و آزدگی ایشان هم در غم از دست دادن این بزرگواران و هم در تنهایی و بی‌کسی خود است.

ایشان در هنگام شستن پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از بیان ویژگی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ کس در آن شریک نیست، سخنانی سوزناک و حزن‌انگیز بیان می‌کند که از نهایت غم و اندوه ایشان خبر می‌دهد. وی مصیبت پیامبر صلی الله علیه و آله را مصیبتی می‌داند که مصیبت‌های دیگر در برابر آن، کوچک و قابل



تحمل است:

«ای رسول خدا ﷺ با مرگ تو چیزی قطع شد و پایان یافت که با مرگ دیگران قطع نمی‌شود؛ نبوت و خیرهای غیبی و آسمان. مرگ تو رویداد خاصی بود، که مصیبت‌های دیگر را از یاد برد و چنان عمومیت یافت که همگان در برابرش یکسان بودند. اگر ما را به شکیبایی امر نکرده بودی و از زاری کردن منع ننموده بودی، آن چنان بر تو می‌گریستیم که چشمانمان خشک شود و این درد برای ما بی‌درمان می‌ماند و اندوهمان پایان نمی‌یافت و این همه هنوز برای مصیبت تو کم بود. اما کسی نمی‌تواند مرگ را بازگرداند و آن را دفع کند» (خطبه ۲۳۵، همچنین ر.ک: نامه ۲۹۲ و حکمت ۲۹۸).

در نامه ۱۵ که حالت نیایش هم دارد، حضرت بعد از این که وضعیت پیش آمده در جنگ را توصیف می‌کند، به دلیل فقدان حضور پیامبر ﷺ به درگاه خداوند شکوه می‌برد و علت همه‌ی اختلافاتی که در بین امت اسلام واقع شد را نبود پیامبر ﷺ می‌داند. از این رو می‌فرماید:

«بار الها، به تو شکوه می‌کنم از نبود پیامبرمان و فراوانی دشمنانمان و پراکندگی خواسته‌هایمان» (نامه ۱۵).

در این جا می‌بینیم که تنهایی به این معنی است که کسی که دوست داری باشد، نیست، و هیچ راهی برای برگرداندن او وجود ندارد.

شهادت حضرت زهرا (علیها السلام) غمی دیگر بود که بر جان علی (علیه السلام) نشست و ایشان را تنهاتر کرد. امام هنگام دفن حضرت زهرا (علیها السلام) سخنانی بیان می‌دارد که نمایان‌گر میزان رنج و آزرده‌گی امام و در عین حال بیان‌گر عاطفه و احساس انسانی بسیار قوی اوست. این خطبه در واقع درد دلی است که مولا (علیه السلام) با پیامبر ﷺ در باره‌ی مصائب حضرت زهرا (علیها السلام) از یک سو و مصیبت خویش به سبب فراق حضرت زهرا (علیها السلام)، از سوی دیگر دارد:

«سلام بر تو ای پیامبر خدا ﷺ! سلام من و دخترت که اکنون در کنار تو آمده و به سرعت به تو پیوسته. ای رسول خدا ﷺ! بر مرگ دختر برگزیده‌ی تو شکیبایی ام اندک شده و طاقت و توانم از دست رفت. ولی مرا که غم بزرگ جدائی تو را دیده‌ام و رنج مصیبت را کشیده‌ام، جای شکیبایی است؛ زیرا من با دست خود تو را در بستر قبر خواباندم. و سرت بر سینه‌ی من بود که جان به جان آفرین تسلیم کردی؛ پس ما از خداییم و به خدا باز می‌گردیم. آن امانت که نزد من سپرده بودی بازگردانده شد و آن روح گروگان در بدن گرفته شد. اما از این پس اندوه من همیشگی



است و شبیم با بیداری می‌گذرد. تا زمانی که خداوند همان جایگاهی را که تو در آن اقامت کرده‌ای، برای من برگزیند» (خطبه ۲۰۲).

امام همچنین در مواضع مختلفی از نهج البلاغه یاران وفادار خویش که قبلا بودند و الان نیستند را توصیف می‌کند و آرزوی دیدار آنان را دارد. از جمله در خطبه ۱۸۲، بعد از آن که یاران خود را پند و اندرز می‌دهد، از شهیدان بزرگواری که در صفین به شهادت رسیدند و جای آنان در میان اصحاب خالی است، یاد می‌کند و سپس بر روی چند نفر از آنان انگشت می‌گذارد و می‌فرماید:

«کجایند برادرانم که قدم در راه نهادند و بر اساس حق درگذشتند؟ کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ کجایند همانندان ایشان، برادرانشان که با هم پیمان جانبازی بستند، و سرهایشان به سوی تبهکاران فرستاده شد؟!»

در این جا خاطره این افراد سبب می‌شود که امام به شدت متأثر شود و همان طور که نوف، راوی این خطبه، می‌گوید، مدت طولانی گریه کند و سپس این افراد را این گونه توصیف می‌کند:

«آه! برادرانم، همان‌ها که قرآن را تلاوت می‌نمودند و به کار می‌بستند و در فرائض الهی دقت می‌کردند و آن‌ها را به پا می‌داشتند. سنت‌ها را زنده کرده و بدعت‌ها را می‌رانند، به جهاد فراخوانده شدند و اجابت نمودند و به رهبرشان اعتماد کردند و پیرویش کردند» (خطبه ۱۸۲).

همچنین است فرموده او در فراق یاران باوفایش:

«آنان برادران من بودند که رفتند. بر ماست که تشنه‌ی دیدارشان باشیم، و بر جدایی از آن‌ها دست حسرت به دندان بگزیم» (خطبه ۱۲۱).

امام همچنین فراق مالک اشتر را مصیبتی بزرگ می‌داند. هنگام شنیدن خبر شهادت او، می‌فرماید: «بارخدا یا من مصیبت از دست دادن او را برای رضای تو حساب می‌کنم که مرگ او از سوگ‌های بزرگ روزگار است. ... خدا مالک را رحمت کند که به عهد خویش وفا کرد و مرگش در رسید و خدای خود را دیدار کرد. هرچند ما خود را واداشته‌ایم که پس از مصیبت خود به فقدان رسول خدا ﷺ، بر هر سوگی صبر و شکیبایی کنیم که سوگ پیامبر ﷺ از بزرگ‌ترین سوگ‌هاست» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۱۷۴).

با این وجود، همواره بر مرگ مالک سخت افسوس می‌خورد و می‌فرمود:

«آفرین خدا بر مالک باد! مالک چه بود؟ اگر کوهی بود، کوهی برافراشته و بزرگ بود، اگر سنگ بود، بسیار سخت و شکست‌ناپذیر بود. به خدا سوگند، مرگ تو جهانی را ویران کرد و

جهانی هم شادمان کرد. آری بر مثل مالک باید گریه‌کنندگان بگریند و مگر کسی چون مالک وجود دارد؟ (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۹۹، ج ۲، ص ۱۷۵-۱۷۴، همچنین نامه ۳۴ و حکمت ۴۴۳).

این قسم تنهایی را شاید بتوان تنهایی موقعیتی نیز نامگذاری کرد. همان‌طور که اسونسن آن را ناشی از تغییرات زندگی دانسته و یکی از موارد آن را از دست دادن دوستی نزدیک یا عضوی از خانواده می‌داند (ر.ک: اسونسن، ۱۳۹۷، ص ۳۷).

۲/۵. تنهایی احتضار، قبر و قیامت

یکی از عمیق‌ترین و علاج‌ناپذیرترین اقسام تنهایی، تنهایی احتضار، قبر و قیامت است؛ تنهایی‌ای که نمی‌توان آن را با هیچ کس دیگری تقسیم کرد. پاسکال در این مورد می‌گوید: «ابلهانی بیش نیستیم که به معاشرت اطرافیان مان دل خوش می‌داریم. کسی مگر می‌تواند ما را که چنین مفلوک و عاجزیم مدد برساند؛ ما همه تنها می‌میریم» (اسونسن، ۱۳۹۷، ص ۱۶۵). بنابراین آگاهی از «مرگ من»، موجب می‌شود فرد عمیقاً دریابد که قادر نیست با دیگری یا برای دیگری بمیرد. هایدگر می‌گوید: «با این که آدمی می‌تواند برای دیگری به کام مرگ رود، این «مردن برای دیگری»، هرگز بدان معنا نیست که آن دیگری از مرگ خود حتی به کمترین میزان رهایی یافته است. هیچ کس قادر نیست دیگری را از مرگ خویش برهاند، چه در حلقه‌ی دوستان باشیم، چه افراد برای آرمانی واحد بمیرند، حتی در یک زمان بمیرند، باز بنیادی‌ترین و عمیق‌ترین سطح مردن، تنهاترین تجربه‌ی بشری به حساب می‌آید» (یالوم، ۱۳۹۵، صص ۴۹۷-۴۹۸).

ارتباط تنهایی با مرگ را می‌توان به سه شکل در نهج البلاغه پیگیری کرد: ۱- تنهایی در لحظات احتضار؛ ۲- تنهایی قبر؛ ۳- تنهایی قیامت. که امام به هر سه توجه داشته و به نحو دقیق آن‌ها را مورد بررسی قرار داده است.

الف- تنهایی در لحظات احتضار

حالت تجربه‌ی مرگ و حس تنها بودن انسان در این تجربه را می‌توان به مستی مرگ تعبیر کرد. هنگامی که انسان مست است، واقعاً از اطراف خود بی‌خبر می‌شود. رنج دست شستن از زندگی در آن لحظات آن قدر شدید است که انسان وارد یک حالت مستی می‌شود و به اطرافیان حاضر و آمد و شده‌های محیط بی‌توجه می‌شود. فشار روانی و عاطفی‌ای که ناشی از حالات مستی مرگ است چنان عظیم است که انسان خودبخود، نسبت به اطراف بی‌توجه می‌شود. سكرات موت یا مستی مرگ، یکی از موقعیت‌هایی است که انسان در آن هیچ دادرسی ندارد و باید به تنهایی با آن مواجه شود.



«انسانی که در حال سپری کردن سکرات موت است، این سکرات مرگ، هر چیز دیگر را از یاد می‌برد و در اندوهی فراوان، ناله‌ای جان‌گداز و جان‌کنندنی سخت و کوچی سخت و دشوار گرفتار است. سپس با ناامیدی کفن‌ها را بر او می‌پیچند، رام و تسلیم به سوی گور می‌برندش... او را برمی‌دارند و تا سرای غربت و محلی که دیگر دیده نخواهد شد، می‌برند» (خطبه ۱۲۸).

فرد در این وضعیت گرفتار بلایی می‌شود که توصیف‌پذیر نیست. حضرت در موضع دیگری از نهج البلاغه این سکرات را داری سه حالت می‌داند: ۱- حسرت زندگی‌ای که از دست می‌رود. ۲- وحشت از فرا رسیدن مرگ. ۳- ترکیبی از حسرت از کف رفتن زندگی و وحشت از فرا رسیدن مرگ.

«سکرات مرگ از یک سو، و اندوه از دست رفته‌ها از سوی دیگر آنان را در بر می‌گیرد... اکنون هنگام مرگ وقتی حقیقت امر بر او آشکار شود از پشیمانی و حسرت دست به دندان می‌گزد و از آن‌چه در طول زندگانی خویش شیفته و خواهانش بوده، بیزار می‌گردد» (خطبه ۱۰۹).

در ادامه‌ی این خطبه امام وضعیت این انسان که آرام آرام ارتباطش با دنیا قطع می‌شود و مراحل که طی می‌کند را توضیح می‌دهد:

«ابتدا زبانش از کار می‌افتد. بعد گوشش نیز مانند زبانش از کار می‌ایستد. او در میان خانواده‌اش است در حالی که نمی‌تواند سخن بگوید و سخنی بشنود. چشمان خود را می‌چرخاند و چهره‌های اطرافیان را می‌نگرد. حرکات زبانشان را می‌بیند ولی صدای آنان را نمی‌شنود. آنگاه مرگ بیشتر به او در می‌آویزد. بینایی او نیز مانند شنوایی‌اش گرفته می‌شود و روح از پیکرش بیرون می‌رود. اکنون او لاشه‌ای است که در میان خانواده‌اش افتاده. آنان از نزدیک شدن به او وحشت دارند و از او فاصله می‌گیرند. نه می‌تواند گریه‌کنندگان را همراهی کند و نه کسی که او را می‌خواند، پاسخ گوید. سپس او را به دوش می‌گیرند و در گور می‌نهند و به عملش می‌سپارند و دیگر او را نبینند» (خطبه، ۱۰۹، همچنین ر.ک: خطبه ۱۶۱).

«فرد در لحظه‌ی احتضار به گونه‌ای است که اضطراب و لرزه بر تن و اندامش می‌افتد. از شدت درد و غصه، آب دهانش را نمی‌تواند فرو ببرد، به اطراف خود نگاه می‌کند، فرزندان، خویشان و همسر خویش را می‌بیند. ولی هیچ کس توان این‌که مرگ را از او دور کند ندارد. هیچ گریه و اشکی هم به او سودی نمی‌رساند. او می‌میرد و به تنهایی و تنگنای گور سپرده می‌شود. و آرام آرام حتی نشانه‌های او هم محو و نابود می‌شود... در آن هنگام که تشییع‌کنندگان می‌روند و مصیبت‌زده‌ها باز می‌گردند، او را در قبر می‌نشانند تا پرسش‌های بهت‌انگیزی را پاسخ گوید و لغزش‌هایش در امتحان الهی روشن شود» (خطبه ۱۶۱).

حضرت پس از آن که چگونگی مرگ را به زندگان یادآور می‌شود، به آن‌ها هشدار می‌دهد که آنان تنها به این منزل وحشتناک نزدیک می‌شوند.

ب- تنهایی قبر

سخنان امام در توصیف وضعیت تنهایی انسان در قبر، چنان حزن‌انگیز و دردناک، با رنگی تیره و سیاه آمیخته که به گفته جرج جرداق: «در هیچ تابلوی نقاشی شده‌ای، نظیر این رنگ‌آمیزی را نمی‌توان یافت» (، جرداق، ۱۳۵۱، ص ۴۱۰). امام لحظه‌ای را به انسان‌ها یادآوری می‌کند که همه چیز آن‌ها دگرگون شده، از روی زمین به دورن زمین خزیده‌اند. خانه وسیع و نورانی و پر از اهل و عیال را به گور تنگ و تاریک و ظلمانی و خاموش و تنها مبدل ساخته‌اند. امام این موضوع را در جملات کوتاه و به هم پیوسته‌ای بیان می‌کند که گویی صدای بیدارباش طبل و شیپور جنگ از آن به گوش می‌رسد:

«گرداگرد هم هستند اما تنهایی، همسایه‌اند اما از هم دورند، به هم نزدیکند اما به دیدار یکدیگر نمی‌روند، خویشاوندند ولی با هم رابطه برقرار نمی‌کنند... در درون زمین به جای روی آن، اقامت کردند، خانه‌ی تنگ قبر را جایگزین سرای وسیع ساختند. به جای زندگی در میان بستگان در غربت گرفتار آمدند...» (خطبه ۱۱۱).

انسانی که در جمع دوستان و بستگان و یاران خویش می‌زیست، برای همیشه از آنان فاصله گرفته و در گوری سرد، تاریک، وحشتناک و در تنهایی مطلق گرفتار می‌شود:

«گویی هر یک از شما به سرای تنهایی، و گودال گورش رسیده. شگفتا از خانه‌ی تنهایی و سرای وحشت و جایگاه بی‌کسی و غربت!» (خطبه ۱۵۷)

می‌بینیم که امام، تنهایی مردگان را با تعبیرات بسیار ظریف و آموزنده به تصویر می‌کشد. تصویری که به گفته جرج جرداق: «راستی شما این ابداع را که در تصویر هراس از مرگ و وحشت قبر و وضع ساکنان آن، در کلام امام آمده در جای دیگر دیده‌اید؟» (جرداق، ۱۳۵۱، صص ۴۱۱ - ۴۱۰).

ج- تنهایی قیامت

امام همچنین در توصیف قیامت می‌فرماید:

«در آن هنگام نه شفیع است که شفاعت کند و نه دوستی که بلا بگرداند و نه پوزشی که سود بخشد» (خطبه ۱۹۵).

در نامه‌ی ۱۰، حضرت، تمام انسان‌ها از جمله معاویه را مخاطب قرار داده و وی را از تنهایی حساب و کتاب قیامت می‌ترساند و به وی هشدار می‌دهد که:

«دیری نخواهد گذشت که کسی تو را بر موقفی نگاه دارد که نجات‌دهنده‌ای تو را از آن نجات نخواهد داد. پس از این کار دست بردار. برای حساب مهیا شو، و خود را برای بلاهایی که بر سرت می‌آید، آماده ساز» (نامه ۱۰).

طبق آنچه گفته شد، امام در هشت خطبه‌ی بیدارگر^۱، وضعیت مردم را در هنگام مرگ توصیف می‌کند. در همه‌ی این خطبه‌ها به یک نکته بیشتر از هر چیز هشدار می‌دهند و آن هم تنهایی است. گویی امام با این هشدارها می‌خواهد به ما یادآوری کند که الآن هم شما تنها هستید و باید این تنهایی را دریابید. از این رو ما را به این نکته توجه می‌دهند که باید به عزیزترین دارایی وجودی که خودمان هستیم، توجه کنیم.

عوامل تنهایی‌های نامطلوب از نگاه حضرت علی (علیه السلام)

در ذیل عواملی را برمی‌شماریم که هرچند در نهج البلاغه ناظر به شخص امام علی (علیه السلام) و زندگی آن حضرت است، می‌تواند در مورد هر فرد، جامعه و هر فرمانروایی مصداق داشته باشد. در ذیل به چهار مورد از این عوامل اشاره می‌کنیم:

۱- سکوت و رضایت در برابر حکومت باطل

امام در خطبه ۱۵۸، مانند بسیاری از دیگر سخنان خود، گویی نه مردم زمان خود، بلکه نوع بشر را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید یکی از عوامل بی‌باور ماندن آدمی و به تعبیری که موضوع این مقاله است، تنها ماندن انسان، سپردن سرنوشت جامعه به نااهل است. امام خطاب به مردم می‌فرماید که با انتخاب اشتباه خویش و واگذار کردن حکومت به غیراهلش (بنی‌امیه)، تمام مسلمین را در اندوه و ستمی فراگیر فرو بردی (بردید؟):

«نه در آسمان عذرتان را بپذیرند و نه در زمین کسی به یاریتان برخیزد. [زیرا] حکومت را به کسی که اهلش نبود، سپردید و آن را در غیرجایگاهش نشانید» (خطبه‌ی ۱۵۸).

نزدیک به این مضمون را امام در جایی دیگر درباره ترک اسلام و پناه‌آوردن به غیر آن بیان می‌کند. «اگر به غیر اسلام پناهنده شوید، کافران با شما خواهند جنگید، آنگاه نه جبرئیل در کار یاری شما خواهد بود، نه میکائیل، نه مهاجر و نه انصار. تنها و تنها مصاف با شمشیرهاست که برایتان می‌ماند، تا خداوند میان شما حکم کند» (خطبه ۱۹۲).

۱. خطبه‌های ۸۳، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۶۱ و ۲۲۱.

امام می‌خواهد بگوید که آن روز که متمسک به اسلام بودید، خداوند فرشتگان آسمان را به یاری شما فرستاد و امدادهای غیبی شامل حال مهاجران و انصار شد. دشمنان را به عقب رانیدید و پیروزی و امنیت و عزت را برای خود فراهم ساختید. ولی اگر به اسلام پشت کنید همه‌ی این‌ها از شما گرفته خواهد شد. شما می‌مانید و دشمنان شما و به یقین بدون یاری خداوند راه به جایی نخواهید برد (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۴۸۷). یاران امام با ایشان یک دل نبودند. چرا که دسته‌ای دل وعده‌های معاویه بسته، که با دسیسه بعضی از سران خانواها را به دعه‌ی مال یا دادن مقام فریفته بود، دسته‌ای از جنگ خسته و دسته‌ای که در آرزوی پیروزی عراق بر شام بودند و بدان نرسیدند، از سوی دیگر مردمی که در دو جنگ جمل و صفین شرکت کرده بودند، در جنگ نصیبی نبرده بودند.

۲- چند دستگی و ناهمدلی یاران

به قرینه شکوه‌های امام از مردمان خود، که پاره‌هایی از آن را پیش‌تر بیان کردیم، می‌توان گفت که ناهمدلی و تشتت در امور مختلف، یکی از عواملی است که فرد یا جامعه را در وضعیتی قرار می‌دهد که خود را در برابر تهدیدها و بلایا تنها می‌بیند. یاران امام، جز اندکی وفادار، با ایشان یک دل نبودند و بسیاری دل در گرو وعده‌های معاویه داشتند و برخی نیز هراسان از وعیده‌های او. برخی دیگر چون چشم طمع به مال و مقامی داشتند و به‌ویژه پس از دو جنگ جمل و صفین، به‌سبب عدالت امام نصیب مورد نظر خود را نبرده بودند، حضرت را در مبارزه‌اش با معاویه تنها گذاشتند. حضرت به آنان می‌گفت:

«بصریان یا شامیان مال‌های خود را به قانون اسلام به دست آورده‌اند و زنان خود را به آئین دین به خانه برده‌اند، کافر نیستند که شما را در مال آنان حقی باشد. طبیعی است که چنین افرادی با این دیدگاه از جنگ خسته و سیر شوند و در نتیجه امام خود را تنها گذاشته و از ایشان گسسته و فرموده‌ی ایشان را نپذیرند و سخنان امام در گوش آن‌ها فرو نمی‌رفت» (شهیدی، ۱۳۷۹ الف، ص ۱۴۳).

شهیدی، علت این وضعیت را ناهماهنگی مردم کوفه با یکدیگر و سخت‌نگرفتن امام با آنان می‌داند. کوفیان از حاکمی چون زیاد و حجاج فرمان می‌برند که بر آنان رحم نکند (شهیدی، ۱۳۷۹ الف، ص ۱۳۴). امام درباره این یاران ناهمراه و ناهمدل می‌فرماید:

«ای کسانی که به تن حاضرید و به خرد غایب. خواسته‌هایتان مختلف است و امیرانتان گرفتار شما هستید! فرمانروای شما خدا را اطاعت می‌کند و شما او را نافرمانی می‌کنید، و فرمانروای شامیان خدا را معصیت می‌کند و مردمش فرمانش را اطاعت می‌کنند. به خدا سوگند دوست

داشتیم معاویه با من معاملتی کند چون صرافی که به دینار و درهم، ده تن از شما را از من بستاند و يك تن از مردان خود را به من دهد (خطبه ۹۷).

۳- رقابت‌های سیاسی

یکی از مقاطعی که امام بسیار احساس تنهایی می‌کردند، ماجرای سقیفه و سپس شورا بود، که ابن ابی‌الحدید آن را منشأ هر فتنه‌ای می‌داند که تا پایان دنیا ادامه خواهد داشت. چرا که ماجرای شورا باعث شد که هر یک از آن شش تن خود را برای خلافت شایسته بدانند و همین تباهی‌های زیادی به بار آورد (ابی‌الحدید، ۱۳۹۹، ج ۳، صص ۱۰۴-۹۷). روشن است که چیزی که موجب آن همه اندوه امام و مردم شد، صرفاً نوعی رقابت سیاسی بود. برای همین است که حضرت از دست آن می‌نالید و فریاد می‌زد و از دست‌آورد آن به خدا پناه می‌برد و می‌فرماید: «فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى!» اما امام با وجود عدم رضایت از شورا با آن‌ها همراه می‌شود:

«اما به هر حال در نشیب و فرازهای پرواز، خود را با آنان هماهنگ ساختم. پس یکی را حسادت و کینه انگیزه شد و بر تمایلش حاکمیت یافت و دیگری به پیوند سببی خویش درآویخت! و مسائل دیگری که ناگفتنی است» (خطبه ۳).

۴- دنیا طلبی یاران امام

دنیاخواهی بسیاری از یاران امام موجب شد او را تنها گذاشته به معاویه بپیوندند. علامه جعفری در این مورد تعبیر جالبی دارد: «آنان که از دور امیرالمؤمنین علیه السلام پراکنده می‌شدند، همواره چشم دل آنان به پشت سر خود یعنی به طرف آن حضرت بود، زیرا می‌دانستند با دوری از وی چه نعمت بزرگ الهی را از دست داده‌اند. ولی به گفته‌ی یکی از این افراد: «نماز پشت سر علی علیه السلام صحیح و کامل و غذاهای سفره‌ی معاویه چربی‌تر و خوشایندتر است» (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۲۳، صص ۱۵۸-۱۵۷).

این دنیاخواهی تابدانجا چشم‌نواز بود که کسانی مانند طلحه و زبیر را نیز در دام خود گرفتار کرد. آنها هر يك بنا به چشم‌داشتی با حضرت بیعت کردند. طلحه می‌خواست علی علیه السلام او را به ولایت بصره بگمارد و زبیر می‌خواست او را به امارت کوفه منصوب کند. اما روشن بود که امام با عزم استوار در همه‌ی کارهایش فقط خدا و سنت را در نظر می‌گرفت، و به گفته‌ی جرداق: «جز حق چیزی در او تأثیر نداشت» (جرداق، ۱۳۴۴، ج ۱، صص ۱۲۱-۱۲۰).

«من در این موضوع به رأی خود حکم نکردم و پیرو میل خود نبودم، بلکه من و شما می‌دانیم این همان چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و حکم قطعی است و برای تقسیم بیت‌المال



بدان نحو که خداوند به آن فرمان داده و حکمش را گذرانده نیاز به شما نبود» (خطبه‌ی ۲۰۵، ص ۳۸۵).

نکته‌ی دیگری که در این تنها گذاشتن حضرت مؤثر بود این بود که عثمان پیش از این امتیازات زیادی به خویشاوندان و حامیان خویش داده بود. با فرا رسیدن دوران زمامداری حضرت علی (علیه السلام) تحویلی اساسی شروع می‌شود. ایشان از همان اول می‌فرماید: هر گونه امتیازاتی که بدون علت به افراد و گروه‌ها داده شده است، من لغو می‌کنم (ر.ک: خطبه ۱۵). با اعلام این تحول، سردسته‌ی آشوبگران؛ مانند معاویه و طلحه و زبیر برمی‌خیزند و کشته شدن عثمان را که تحقیق درباره‌اش حق بود، با اغراض باطل خود در هم می‌آمیزند (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۷۷). بنابراین علی (علیه السلام) بسیاری از یاران خویش را بخاطر عدالتش از دست داد. از این رو است که گفته شده است: «قُتِلَ عَلِيٌّ فِي مِحْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ» (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۴۱).

امام خود می‌داند راه نجات از این تنهایی چیست. راه آن بذل و بخشش کردن از بیت‌المال است. که امام به هیچ عنوان تسلیم این شرایط نمی‌شود. از این رو می‌فرماید:

«من راه راست کردن کزیهای شما را نیک می‌دانم. اما به خدا قسم که خواستار اصلاح شما به بهای فاسد کردن خویش نیستم.

در آخر امام آنان را نفرین می‌کند:

«خدا آبرویتان را ببرد و بهره‌تان را ناچیز سازد که حق را نمی‌شناسید، آن‌گونه که باطل را، و باطل را نمی‌کوبید، آن‌چنان که حق را».

۵- سستی و جهادگریزی یاران امام

ایشان در موقعیت‌های مختلف یاران خویش را به جهاد با دشمن فرا می‌خواند و از آنان می‌خواهد که ابتکار عمل را به دست بگیرند و اجازه ندهند که در سرزمین خودشان مورد تهاجم قرار گرفته و در نتیجه خوار و ذلیل شوند. ولی آنان از قبول مسئولیت سرباز می‌زنند. و کار را به همدیگر واگذار می‌کنند و این باعث می‌شود تا دشمن هجوم آورد و پایگاه‌های آنان را یکی پس از دیگری به تصرف خویش درآورد. ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه ۴۳، در تأیید این ویژگی یاران امام از شخصی به نام ابومریم، نقل قولی دارند که جالب توجه است. وی می‌گوید: «این شخص خدمت حضرت علی (علیه السلام) رسید و گفت: من با تو عهد کرده بودم که اگر عهده‌دار حکومت شوی، آن را بسنده و کافی خواهی بود و اینک شنیده‌ام که گرفتار اختلاف نظر این مردم شده‌ای. علی (علیه السلام) فرمود: ای ابومریم من گرفتار اشرار خلق خدا شده‌ام. می‌خواهم آنان را به

کاری که مصلحت است وادارم. ولی از من پیروی نمی‌کنند» (ابی‌الحدید، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۳۶۵).

درمان تنهای از نگاه امام علی (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) نکات بنیادینی را در جای‌جای نهج‌البلاغه ذکر کرده‌اند که درنگ در آن‌ها انسان را به سمت پاره‌ای درمان‌گری‌های اساسی درباره‌ی برخی تنهایی‌های وجودی سوق می‌دهد. به عنوان نمونه کسی که با خدا مأنوس است، نگاه نیازمندانه به دیگران ندارد، چه نیازهای مادی و چه نیازهای عاطفی و روانی. یا کسی که با نیایش با خدا انس و الفت دارد همنشینی و گفت‌وگوی او با خدا یا زمزمه کردن نیایش‌های دینی، او را از گفت‌وگوی با دیگران تا اندازه‌ی زیادی بی‌نیاز می‌سازد. ذیلاً به مواردی اشاره می‌کنیم که فرد با در پیش گرفتن آن‌ها بسیاری از اقسام تنهایی‌های وجودی را از خود دور می‌سازد.

۱- مأنوس شدن با خداوند

انس با خدا، همواره انسان را از احساس تنهایی می‌رهاند. انسان در زندگی دستخوش انواع تشویش‌ها و اضطراب‌ها می‌شود. از دلهره‌های ساده گرفته تا اضطراب‌های عمیق وجودی. از ادیان الهی می‌آموزیم که ناآرامی‌های روحی انسان در پرتو یاد و نام خدا به آرامش تبدیل می‌شوند. «به چه کسی می‌خواهی مرتبط شوی؟ خودت که در معرض زوالی، دیگری نیز دستخوش دگرگونی و زوال است، هیچ رابطی قوی‌تر از رابط بین تو و خدا نیست» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۶-۱۲۵).

امام علی (علیه السلام) هنگام رفتن ابوذر به تبعید ربذه، سخنانی را با او زمزمه کرد تا مایه آرامش و استواری

گام‌های او گردد:

«ای ابوذر! تو برای خدا خشمگین شدی، پس به همان خدایی که برایش خشمگین شدی امیدوار باش.... اگر درهای آسمان و زمین بر بنده‌ای بسته شود آنگاه او تقوی بورزد، خداوند برای او راه نجاتی می‌گشاید. مبادا با چیزی جز حق مأنوس شوی و مبادا چیزی جز باطل تو را بترساند» (خطبه ۱۳۰).

در واقع در هر سه جمله، امام به ابوذر یادآوری می‌کند که مونس و آرام جان تو باید حق باشد و تا در مسیر حق گام برمی‌داری از چیزی وحشت نکن. وحشت تو باید در باطل باشد و تا از باطل می‌گریزی غم و اندوهی نداری. تو برای خدا قیام کردی و برای خدا امر به معروف و نهی از منکر کردی، بنابراین نباید غم به دل خود راه دهی. در واقع این سخنان هم دل‌داری و تسلی خاطر برای «ابوذر» بود و هم اعتراض شدید و ضربه‌ای سنگین بر پایه‌های قدرت حاکم ظالم وقت (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۵، ص ۳۹۱).



به‌همین دلیل است که در جایی دیگر می‌فرماید:

«جانت را به یاد حق آباد کن. چه عامل ارتباطی قوی‌تر از عامل ارتباطی خداست؟» (نامه‌ی ۳۱)
 از نظر امام، تنهایی برای افراد عادی موجب وحشت است، اما برای آنان که با خدا انس دارند، تنهایی
 و ترس ناشی از آن معنایی ندارد.

۲- نیایش

می‌توان به نیایش به عنوان یکی از راه‌های انس با خدا و لذا غلبه بر تنهایی اشاره کرد. انسان وقتی در
 تنگناهای زندگی با خدا نیایش می‌کند، ضمن در میان نهادن خود با خدای خود، از غیرخدا نیز بی‌نیاز
 می‌گردد و این استغنا و تکیه بر حق موجب اطمینان قلب و آرامش او می‌شود. در مناجات، غرض عمده ما
 غالب آمدن بر «احساس تنهایی» و «در واقع این احساس تنهایی انسان را به طرف آن کس که می‌پرستدش
 و با او تفاهم دارد، می‌کشاند و به جایی که جای شایسته‌ی اوست و متناسب با شخصیت او» (شریعتی،
 بی‌تا، ص ۴۰). از این رو است که امام چنین با خدا راز و نیاز می‌کند:

«پروردگارا! تو برای دوستانت بهترین مونسی... اگر اندوه تنهایی آنان را به وحشت اندازد، یاد تو
 با آنان انس می‌گیرد. اگر باران بلاها بر سرشان فرو ریزد به پناه جستن از تو روی می‌آورند»
 (خطبه ۲۲۷).

۳- فضائل اخلاقی

۱/۳. دوری از عجب

یکی از عوامل تنها ماندن انسان، عجب و خودبزرگ‌بینی است. انسان متکبر خودش را محکوم به
 تنهایی می‌کند، چرا که رفتار خوشایندی ندارد؛ از این رو دیگران را از خویش می‌رماند. حضرت علی (علیه‌السلام)،
 تنهاترین شخص را شخص خودپسند دانسته و این قسم تنهایی را یکی از وحشتناک‌ترین اقسام تنهایی
 معرفی می‌کند:

«هیچ تنهایی ترسناک‌تر از خودپسندی نیست» (حکمت ۱۱۳).

علتش این است که او خود را در مقام و مرتبه‌ای نشانده که هیچ کس با او هم‌نشین نیست. چنین
 آدمی مثل کسی می‌ماند که در بیابانی تک و تنها رها شده است. ابن‌ابی‌الحدید در توصیف این جمله
 می‌گوید: «خودشیفتگی، موجب دشمنی می‌شود که از لحاظ دیگران ناخوشایند است، از مرادده با دیگران
 باز می‌ماند و در تنهایی وحشت می‌افتد» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۹۹، ج ۴، صص ۲۸۴-۲۸۳). بنابراین

مسئله‌ی خودشیفتگی باعث می‌شود که ما دچار غرور شویم و دیگران از ما رمیده شوند و ما را تنها بگذارند. امام راه نجات از این تنهایی را انس و الفت با دیگران معرفی کرده و آن را با ارزش‌ترین نعمت خدا می‌داند و می‌فرماید:

«خدای سبحان به واسطه‌ی همدلی و الفتی که میان این امت پدید آورد تا در سایه‌ی آن زندگی کنند و در حمایت آن پناه گیرند، نعمتی به آنان ارزانی داشت و بدان بر ایشان منت نهاد که احدی از خلائق ارزش آن را نداند، زیرا قیمت و ارزش انس با یکدیگر از هر چیز بالاتر و عظمت آن از هر چیز بیشتر است.» (خطبه‌ی ۱۹۲)

ایشان حتی یکی از ویژگی‌های پیامبر ﷺ را ایجاد الفت و دوستی بین مردم معرفی می‌کند. امام علاوه بر آن «خلق خوش» را راه دیگر نجات از این تنهایی دانسته و می‌فرماید:

«هر که نهال وجودش نرم و اخلاقش خوش باشد، شاخ و بر او (دوستان و یارانش)، فراوان است» (حکمت ۲۱۴).

این سخن، تعبیر کنایی لطیفی است و اشاره به این است که افراد متواضع و با محبت، دوستان فراوانی را گرد خود جمع می‌کنند و به عکس افراد خشن و غیرقابل انعطاف، دوستان را از گرد خود پراکنده می‌سازند.

این عبارت، یادآور این آیه از قرآن کریم است که خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اگر تندخو و سخت‌دل بودی، مردم از اطراف تو متفرق می‌شدند» (آل عمران، آیه ۱۵۹).

۲/۳. نداشتن کینه و دشمنی

امام، یکی از عوامل تنهایی‌های وحشت‌زا را کینه و دشمنی می‌داند. از این رو از ما می‌خواهند که ریشه‌ی دشمنی‌ها و کینه‌ها را از دل بزدایم و از آن چیزی که بر ما روشن نیست، کناره‌گیریم و در تصدیق سخن چین شتاب نروریم (نامه‌ی ۵۳). در تأیید همین دیدگاه است که یکی از وظایف پیامبر ﷺ را ایجاد انس و الفت بین مردم و از بین بردن کینه‌ها و دشمنی‌ها در دل آنان بیان می‌کند:

«و میان خویشاوندان پس از آن که سینه‌هایشان از دشمنی سخت پر شده بود، و آتش کینه در دل‌هایشان زبانه کشیده بود، الفت و دوستی پدید آورد» (خطبه‌ی ۲۳۱).

در موضع دیگری از نهج‌البلاغه، امام بر این مسئله تأکید می‌کند که اگر می‌خواهی در جامعه تنها نباشی، باید به دیگران مهربانی کنی و در تألیف قلوب آن‌ها بکوشی چرا که نظام جامعه بر تألیف قلوب استوار است. اگر انسان‌ها از یکدیگر تندی و درنده‌خویی ببینند، طرف را رها می‌کنند و او را تنها می‌گذارند:



«دل‌های مردمان رمنده و وحشی است، پس هر کس با آن‌ها انس گیرد، به او روی می‌آورند»
(حکمت ۵۰).

۳/۳. داشتن دوستان صمیمی و همراه

امام در گفتاری بسیار کوتاه و پرمعنی به اهمیت دوستان صمیمی اشاره و از دست دادن دوستان را تنهایی و بی‌کسی می‌داند:

«از دست دادن دوستان، تنهایی است» (حکمت ۶۵).

در این عبارت «از دست دادن دوستان» به معنای بی‌کسی و بی‌یار و یاور بودن است. روشن است که انسان در وطن خود علاقه‌های فراوانی دارد؛ که در مسائل مادی و معنوی از آن‌ها بهره می‌گیرد و احساس تنهایی نمی‌کند. و چون در وطن خویش است در مشکلات بدون پناه نیست، آرامش خاطر دارد و احساس امنیت می‌کند؛ ولی در غربت و دوری از وطن، همه این‌ها را از دست می‌دهد، خود را تنها و بدون یار و یاور می‌بیند (ر.ک: نجابت، ۱۳۹۸، ص ۸۸). از این رو امام می‌فرماید: انسان اگر در وطن خویش باشد، ولی یار و یآوری نداشته باشد، گویی در غربت و دور از وطن است. در تأیید همین نکته در موضع دیگری از نهج البلاغه امام، غریب را کسی می‌داند که دوستی نداشته باشد (نامه‌ی ۳۱). پس ممکن است کسی در شهر خود غریب باشد و به عکس کسی در شهر غربت با یار و یاور باشد. مقصود امام در این جا این است که انسان باید به گونه‌ای عمل کند تا دوستان خود را از دست ندهد. از این رو است که می‌فرماید:

«ناتوان‌ترین مردم کسی است که نتواند دوستانی فراهم کند و ناتوان‌تر از او کسی است که دوستی را که به دست آورده از دست دهد» (حکمت ۱۲، ص ۵۵۸).

از نظر امام به سه طریق می‌توان از این نوع تنهایی پرهیز کرد: ۱- رعایت انصاف، که «رعایت انصاف پیوستگان و دوستان را فراوان می‌گرداند.» ۲- تحمل رنج و سختی دیگران، که «سروری به همراه می‌آورد.» ۳- و بردباری در برابر بی‌خرد، که یاوران انسان علیه او را می‌افزاید (حکمت ۲۲۴).

نتیجه‌گیری

تنهایی در نهج البلاغه و دیدگاه امام علی (علیه السلام) طیفی از معانی گوناگون، اما مرتبط با هم، را در برمی‌گیرد. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آن‌ها را در دو طبقه اصلی تنهایی‌های مطلوب و نامطلوب دسته‌بندی کرد. نکته قابل تأمل این است که هیچ‌یک از اقسام برشمرد شده را نمی‌توان تنهایی به‌عنوان

نوعی اختلال روانی به‌شمار آورد، بلکه همه آنها یا برخاسته از تصمیم و اراده‌ی امام در جهت دستیابی به اهدافی است که در متن آمده است و یا معلول عوامل بیرونی و ناخواسته‌اند. در تعبیر مثبت از تنهایی که امام علی (علیه السلام) با توجه به آگاهی و جایگاه معرفتی خود داشتند، می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱. تنهایی و گوشه‌گیری سنجیده و عالمانه‌ای که امام علی (علیه السلام) در بخش مهمی از زندگی خویش با توجه به اوضاع و احوال خاصی از جامعه و رقابت‌های سیاسی انتخاب کردند.

۲. مجموعه باورها و جهان‌بینی امام (علیه السلام) به‌گونه‌ای است که دیگران نمی‌توانند یا نمی‌خواهند در آن شریک باشند، از این رو ایشان را در این باورها و اعتقادات تنها می‌گذارند.

۳. گاهی تنهایی از نظر امام علی (علیه السلام) بدان معناست که انسان، در زندگی روزمره‌ی خود همان‌گونه که معیشت و ارتباطات اجتماعی برایش مهم است، این معیشت و ارتباطات اجتماعی، به مشغله‌ی تمام‌عیار او تبدیل شود، به‌گونه‌ای که انسان از خود و نفس جاودانه‌ی خود غافل بماند.

۴. آگاهی و شناخت امام (علیه السلام) از اوضاع زمانه به‌اندازه‌ای است که فراتر از حیطه و ظرف آگاهی عالمان و مردم آن زمانه است. از این رو هرچه می‌گوید نه کسی می‌فهمد و نه او را در داشتن چنان دانشی درک می‌کند. از این رو، امام (علیه السلام) نمی‌تواند حتی یکی از هزاران رازهایی که در دلش است را بیان کند.

۵. نهج‌البلاغه سرشار از شکوه‌های امام (علیه السلام) از مردمان خود و حمایت‌نشدن ایشان از ناحیه یاران و ناهمدلی و ناهمراهی آنهاست.

۶. گاهی امام (علیه السلام) تنهایی را به این معنا به‌کار می‌برد که کسانی انسان را تنها وسیله و در خدمت منافع خود می‌دانند و می‌فرمایند: «من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خودتان».

۷. نوع دیگری از تنهایی در نهج‌البلاغه از زبان امام (علیه السلام) بیان می‌شود که ذاتاً وحشتناک و گویا چاره‌ناپذیر است؛ تنهایی در هنگام احتضار، قبر و قیامت. این قسم از تنهایی، تنهایی‌ای است که قابل تقسیم با دیگران نیست. بنابراین، از آنجا که انسان تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود و خود به‌تنهایی مسئول کردار و باورهای خود است، پس خودش باید خود را دریابد.

۸. سرانجام امام مواردی را برای علاج تنهایی بیان می‌فرماید، از جمله: مأنوس شدن با خداوند و نیایش با او، نداشتن عجب و خودبزرگ‌بینی، نداشتن کینه و دشمنی و داشتن دوستان صمیمی و همراه.

منابع:

۱. قرآن کریم
۱. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، ۱۳۹۹ ش، *جلوه‌ی تاریخ در شرح نهج البلاغه*، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۲. -----، ۱۳۹۲ ش، *شرح نهج البلاغه*، مترجم: غلامرضا لایقی، تهران: نیستان.
۳. اسونسن، لارس، ۱۳۹۷ ش، *فلسفه‌ی تنهایی*، مترجم: شادی نیک‌رفعت، تهران: نشر گمان.
۴. پاز، اکتاویو، ۱۳۸۱ ش، *دیالکتیک تنهایی*، مترجم: خشایار دیهیمی، تهران: انتشارات لوح فکر.
۵. جرداق، جرج، ۱۳۵۱ ش، *امام علی (علیه‌السلام) صدای عدالت انسانیت*، جلد ششم، علی (علیه‌السلام) و قومیت عربی، مترجم: احمد بهشتی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی فراهانی.
۶. -----، ۱۳۴۴ ش، *علی (علیه‌السلام) و حقوق بشر*، جلد اول، مترجم: سید هادی خسروشاهی، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی.
۷. -----، ۱۳۴۸ ش، *امام علی (علیه‌السلام) صدای عدالت انسانیت*، جلد پنجم، علی (علیه‌السلام) و حوادث عصر خود، مترجم: مصطفی زمانی، تهران: مؤسسه انتشارات فراهانی.
۸. -----، ۱۳۷۹ ش، *علی (علیه‌السلام) منادی عدالت انسانیت*، علی (علیه‌السلام) و سقراط، ج ۳، مترجم: سید هادی خسروشاهی، تهران: کلبه شروق / سماط.
۹. جعفری، محمد تقی، ۱۳۷۶ ش، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸ ش، *حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه*، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۱. بشریه، حسین، ۱۳۷۸ ش، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: نشر نی.
۱۲. شهیدی، سید جعفر، ۱۳۸۷ ش، *ترجمه‌ی نهج البلاغه*، چاپ بیست و هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. -----، ۱۳۷۹ ش (الف)، *علی از زبان علی یا زندگانی امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام)*، چاپ هفدهم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. -----، ۱۳۷۹ ش (ب)، *گزیده‌ای از سخنان امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام)*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۵. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۸ ش، *شرح نامه‌ی امام علی به امام حسن (علیه‌السلام)*، دفتر نخست، تهران:

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۶. شریعتی، علی، (بی تا)، *علی علیه تنها است*، بی جا: بی تا.

۱۷. معادخواه، عبدالحمید، ۱۳۷۲ش، *فرهنگ آفتاب، فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه*، تهران: نشر ذره.

۱۸. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۵ش، با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان، *پیام امام امیرالمؤمنین علیه شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.

۱۹. منتظری، حسینعلی، ۱۳۷۹ش، *درس‌هایی از نهج البلاغه*، جلد ۱۳، تهران: سرایی.

۲۰. نجابت شیرازی، حاج شیخ حسنعلی، ۱۳۹۸ش، *کلمات قصار نهج البلاغه*، شیراز: انتشارات حوزه علمیه شهید محمد حسین نجابت.

۲۱. یالوم، اروین دیوید، ۱۳۹۵ش، *روان‌درمانی انگیزستانسیال*، چاپ هفتم، مترجم: سپیده حبیب، تهران: نشر نی.